

نقد حجیت شهرت

محمد رضا یقینی^۱

مراد از حجت در اصول، غیر از معنای لغوی و اصطلاحی منطقی آن است یا نه، خود مقاله‌ای جداگانه را طلب می‌نماید؛ ولی فی‌الجمله بر این معنای از حجت تسالم می‌کنیم که «حجت عبارت است از امری که بتواند در استدلال فقهی و استنباط احکام شرعی، حد وسط قرار گیرد». مثلاً اگر فرض کنیم خبر واحد، حجت باشد، استدلال فقهی (به طور مثال) برای اثبات حرمت شرب خمر چنین خواهد بود: مقدمه اول - خبر واحد، مشتمل بر حرمت شرب خمر است. مقدمه دوم - هر چه خبر واحد مشتمل بر حرمت آن باشد، حرام است. نتیجه - پس شرب خمر حرام است. که مقدمه دوم مقتضای اثبات حجیت خبر واحد و صحت استناد به آن می‌باشد.

شهرت در لغت به معنای ظهور یک شیء است، چنان که در «المعجم الوسیط» آمده «الشهرة ظهور الشيء وانتشاره» و ابن منظور در «لسان العرب» به نقل از جوهری آورده است «الشهرة وضوح الامر» و همچنین گفته است: «... خرج شاهراً سیفه ... مبرزاً له من غمده»^۱ بنابراین، همانگونه که شیخ اعظم انصاری (ره) در «فرائد الاصول» آورده است: «مشهور، امر واضح، روشن، معروف و شناخته شده است».

اما در این مقال مراد از شهرت همان اصطلاح اصولیین است که نوع خاصی از شهرت می‌باشد و عبارت است از: «اشتهار (انتشار و رواج) امر دینی در میان مسلمانان و یا گروهی از ایشان»^۲. بحث از حجت و ویژگیهای آن و این که

پیش از ورود به هر بحث علمی، لازم است محقق و طرفین مباحثه علمی، مقصود خود را از مفردات دعوی و نیز اصطلاحات مورد بحث به روشنی تبیین نمایند و گرنه ممکن است مدت‌ها، مناظره علمی ادامه یابد و چه بسا سالها به طول انجامد و کتابها در این زمینه تألیف گردد ولی با کوشش دقیق یک محقق نقاد روشن شود که همه آن بحثها و جنجالها صرفاً ناشی از سوء تفاهم از عبارات بوده است و آنچه دیگری نفی می‌نموده نیست و مسأله مورد بحث، تنها یک مشترک لفظی بین دو طرف دعوی بوده است. لذا پیش از بیان هر مطلب تلاش خواهیم نمود تا مقصود از شهرت و حجت کاملاً روشن شود و سپس به بیان نظریات فقیهان و استدلال درباره آن می‌پردازیم:

در شاخه منقول^۴ علوم اسلامی نیز بحث شهرت به سه نحو مطرح می‌گردد:

۱- **شهرت روایی** که عبارت است از اشتهار روایتی در بین اهل حدیث و راویان حدیث که در نزدیکی عهد ظهور معصوم علیه السلام می‌زیسته‌اند، هر چند که خود راویان به مضمون آن عمل نکرده باشند و یا براساس آن فتوا نداده باشند. این اصطلاح از شهرت، بیشتر در «علم الحدیث» به کار می‌رود، هر چند در علم اصول فقه نیز در مبحث تعادل و ترجیح و تعارض ادله، شهرت، یکی از مرجحات است که اخبار زیادی از جمله مقبوله عمر بن حنظله مؤید این امر می‌باشند، اما مقصود از شهرت به عنوان یکی از ادله استنباط و یکی از امارات شرعیه که موجب قطع یا ظن معتبر به مضمون حکم شود، غیر این اصطلاح از شهرت می‌باشد و ما در این جا در صدد اثبات یا نفی حجیت شهرت به عنوان یکی از منابع استنباط هستیم و نه در مقام بیان مرجحات باب تعارض و یا بررسی حجیت خیر واحد مشهور.

۲- **شهرت عملی** که منظور از آن اشتهار عمل به روایتی در میان فقهای نزدیک به عهد ظهور معصوم علیه السلام و استاد به آن در مقام افتاء توسط ایشان می‌باشد؛ هر

چند خود این فقیهان آن روایت را نقل نکرده باشند و یا در صورت نقل، شرایط تحمل (شنیدن و دریافت روایت) و نقل آن مفقود باشد. که بنا بر نظر اغلب فقها، چنین شهرتی موجب تقویت سند ضعیف یک روایت می‌شود و اصطلاحاً این شهرت، جابر ضعف سند آن روایت است و همچنین اگر روایتی - ولو از نظر سند - صحیح باشد، ولی عمل مشهور فقها، اعراض از آن روایت بوده باشد، این موجب وهن آن روایت است، تا آنجا که گفته شده است: «هر قدر میزان صحت خبری زیادتر باشد، در صورت اعراض

اهل تقوا و احتیاط بوده‌اند، لذا اگر فتوای خود را مستند به خبری نموده‌اند که از نظر ما «ضعیف‌السند» است، حتماً مؤیدی قوی برای مضمون آن روایت داشته‌اند، و یا اگر از خبری که از نظر ما «اقوی‌السند» است اعراض کرده‌اند، حتماً معارضی قوی برای آن خبر وجود داشته است. این قسم از شهرت در صورتی برای فقیه حجیت خواهد داشت که از شهرت عمل فقهای متقدم، اطمینان به وجود یک امر مؤید خبر ضعیف‌السند پیدا کند. این نوع از شهرت نیز، اگر همراه با روایت ضعیف‌السندی باشد،

شهرت روایی که عبارت است از اشتهار روایتی در بین اهل حدیث و راویان حدیث که در نزدیکی عهد ظهور معصوم علیه السلام می‌زیسته‌اند، هر چند که خود راویان به مضمون آن عمل نکرده باشند و یا براساس آن فتوا نداده باشند

مصدق عینی خواهد یافت. می‌توان چنین اظهار داشت که ملاک حجیت اجماع^۵ یعنی حصول اطمینان در این جا نیز وجود دارد، زیرا در اثر عمل^۶ اکثریت فقها به یک روایت ضعیف، اطمینان به صدور آن روایت از معصوم علیه السلام و یا وجود

فقها، وهن بیشتری بر آن وارد می‌شود.^۷ مبنای چنین نظریه‌ای آن است که، چه بسا منابع فراوانی در قرون اولیه وجود داشته است که به دلایل مختلف، این منابع از دسترس فقیهان دوره‌های بعدی دور مانده است و از طرف دیگر، آن فقها، افراد عالم و متخصص و

یک مؤید برای آن حاصل می‌گردد که در صورت اول، مبنای حجیت آن روایت، حجیت قطع است؛ یعنی فقیه قطع و یا اقلأً اطمینان پیدا می‌کند که آن روایت، قول امام علیه السلام است که این فراتر از حجیت خبر واحد مظنون است و در صورت دوم، اقلأً روایت ضعیف، تبدیل به یک خبر واحد حجت می‌شود که لازم است مبنای افتاء قرار گیرد. همچنین، در صورت اعراض اکثریت فقها از روایت «صحيح السند»، اطمینان بر عدم صدور آن از معصوم علیه السلام و یا حجت نبودن آن روایت برای فقیه حاصل می‌گردد. اما آنچه بیشتر معرکه آرای فقها بوده است، قسم دیگری از شهرت است.

۳- شهرت فتوایی که مراد از آن، شیوع و رواج فتوایی خاص، در مسأله‌ای خاص، در میان فقها می‌باشد، بدون آن که آن فقها، فتوای خود را مستند به دلیلی نموده باشند. برخی معتقدند، همین صرف رواج و شهرت فتوا حجت است و گروهی دیگر نیز قائل به عدم حجیت آن می‌باشند و بعضی هم مانند محقق اردبیلی (ره) گاهی به حجیت شهرت استناد نموده‌اند و گاهی نفی حجیت شهرت کرده‌اند.^۷ از جمله فقهایی که در فتاوی خود به

نحو مکرر به شهرت استناد نموده‌اند، شهیدین علیهما الرحمة می‌باشند که موارد زیادی از استناد به شهرت را در «لمعه و شرح آن» می‌توان یافت. بطور کلی، از فقها نسبت به پذیرش و یا رد مسأله حجیت شهرت، سه نظریه نقل شده است:

۱- حجیت مطلق شهرت ۲- عدم حجیت مطلق شهرت ۳- تفصیل بین شهرت میان متقدمین و شهرت میان متأخرین

۱- حجیت مطلق شهرت

الف) کتاب حکیم - استناد به ذیل آیه نبأ: (... ان تصیوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین).^۸

استدلال به این آیه براساس آنچه که صاحب «فوائد الاصول» از مدافعان حجیت شهرت نقل نموده، بدین ترتیب است که: «جهاله» همان سفاهت است و عبارت است اعتماد بر آنچه که اعتماد و اعتناء به آن شایسته نیست و اعتماد به شهرت، سفاهت نیست، پس شهرت حجت است.^۹ و مؤلف «الاصول العامة للفقہ المقارن»، در بیان این استدلال موافقان حجیت شهرت می‌گوید: از آنجا که در آیه، وجوب تبیین، منوط بر آن شده است که عدم تبیین، رفتاری جاهلانه (سفیهانه)

باشد، بنابراین وجوب تبیین، دائر مدار همین امر است، یعنی هر جا این مناط (اقتضای رفتار جاهلانه) وجود داشته باشد، تبیین واجب است و گرنه واجب نیست و از آن جا که استناد به شهرت فتوایی، جهالت و سفاهت به شمار نمی‌رود، تبیین واجب نیست و عدم وجوب تبیین، همان مقتضای حجیت است.^{۱۰}

صاحب «فوائد الاصول» به استدلال فوق چنین پاسخ داده است: نهایت آنچه که این دلیل مقتضی آن است، عدم جواز اخذ به هر چیزی است که مقتضای جهالت و سفاهت باشد، چه خبر و چه غیر آن، و این، اقتضای وجوب اخذ هر چه را که در آن جهالت نباشد، ندارد؛ زیرا مضمون (مورد استناد) آیه مفهوم مخالفی ندارد تا به آن متمسک شویم. همانگونه که اگر پزشک توصیه کند: «انار نخور، چون ترش است» این توصیه دلالت بر جواز خوردن هر چه که ترش نیست، نمی‌کند و این امری روشن است.^{۱۱}

سید حکیم نیز در «الاصول العامة للفقہ المقارن» به این استدلال چنین پاسخ داده است: دوران حکم بر یک علت - چه آن علت وجودی باشد و چه عدمی - محقق نخواهد شد، مگر با این فرض که

علت حکم منحصر در همان علت شناخته شده باشد و در اینگونه موارد، دلیلی بر انحصار علت وجود ندارد... بنابراین رفع سفاقت، در این جا بر رفع وجوب تبیین دلالت نمی کند، زیرا ممکن است علت دیگری نیز در وجوب تبیین دخیل باشد^{۱۲}. بطور خلاصه، استاد به آیه مزبور به دو شکل ممکن است: یکی «مفهوم وصف» که قطعاً در این جا منتفی است و دیگری، «قیاس منصوص العلة» که این نیز صحیح نمی باشد، چون «قیاس منصوص العلة» با این فرض که علت، منصوص و مقطوع باشد و در صورت اثبات این امر که علت تامه وجوب تبیین خبر فاسق، عدم صدور رفتار سفیهانه است، باز به شرطی قابل استناد خواهد بود که ثابت شود همین علت در اخذ به قول مشهور نیز وجود دارد و ضمن وجود این مقتضی، مانعی نیز برای ترتب حکم وجوب، وجود ندارد، و این در موضع نزاع مفقود است؛ زیرا اولاً دلیلی بر این که علت مذکور در آیه، علت تامه وجود حکم در اصل باشد، نداریم و ثانیاً یقین به عدم وجود مانع برای ثبوت حکم در فرع نداریم و بنابراین، اصل وجود حکم در فرع یعنی وجوب اخذ

قول مشهور، مشکوک است و این یعنی عدم حجیت. (ب) سنت شریف - استدلال به سنت شریف برای اثبات حجیت شهرت، شامل استناد به «مرفوعة زراره»، «مقبولة عمر بن حنظله» و «بناء عقلاء» می باشد:

«جهاله» همان سفاقت است و عبارت است اعتماد بر آنچه که اعتماد و اعتناء به آن شایسته نیست و اعتماد به شهرت، سفاقت نیست، پس شهرت حجت است

۱- مرفوعة زرارة: قال زرارة: «جعلت فداك، يأتي عنكم الخبران والحديثان المعارضان فبايهما نعمل؟ قال: خذ بما اشتهر بين اصحابك، و دع الشاذ النادر. قلت يا سيدى! انهما معاً مشهوران مأثوران عنكم، قال: خذ بما يقوله اعدلهما...»^{۱۳} استدلال به این خبر را سید حکیم و شیخ انصاری اینگونه نقل کرده اند که: اولاً موصول در «ما اشتهر» مبهم است و صلة موصول، معرف آن می باشد، پس موصول، شامل مطلق شهرت، یعنی شهرت روایی و شهرت فتوایی هر دو می گردد. ثانیاً تعلیق حکم بر وصف، مشعر

علیت وصف در صدور حکم می باشد و در خبر مزبور، حکم وجوب اعتنا به مشهور، منوط بر اشتهار گردیده است. بنابراین نفس شهرت داشتن، معتبر است، چه روایی و چه فتوایی.^{۱۴}

در پاسخ به این استدلال، شیخ (ره) در بدو امر اشاره به ضعف سند روایت می کند و اضافه می کند که صدور روایت (یأتی عنکم الخبران و الحدیثان المأثوران) منافی اطلاق موصول است و همچنین، شهرت فتوایی نمی تواند در دو طرف مسأله به وجود آید، در حالی که سائل می پرسد: «انهما معاً مشهوران»

و این خود بهترین شاهد بر آن است که مراد، شهرت روایی است، زیرا چه بسا دو روایت متعارض را همه محدثان نقل و تدوین نمایند. شیخ (ره) سعی دارد این نکته را بیان نماید که مطلوبیت اشتهار در روایت، مقتضی مطلوبیت آن در فتوا نیست. مثلاً اگر شلوغ بودن، ملاک مطلوبیت یک مسجد باشد، لزوماً ملاک مطلوبیت خانه نیست.^{۱۵} سید حکیم (ره) برای رد استدلال، به خبر فوق الذکر به معنای لغوی شهرت استناد می کند و می گوید، مراد از شهرت در این جا معنای وضوح و روشنی است و در این معنا، مشهور آن چیزی

است که صدور آن از شارع، معلوم باشد، نه آنچه که صدورش مظنون یا مشکوک است. پس گویی، امام علیه السلام می‌فرمایند: آنچه در نزد اصحابست و انتسابش به ما روشن و آشکار است، همان را قبول کن، علاوه بر آن، طبیعت سؤال و جواب آن است که جواب به اندازه سؤال و در حد آن باشد و آنچه این جا مورد سؤال بوده است، تنها چگونگی برخورد با دو خبر متعارض بوده است، لذا معنا ندارد که امام علیه السلام به چیزی که داخل در سؤال نبوده است، یعنی شهرت فتوایی (یا چیزی اعم از آن) و مسأله تعارض دو روایت پاسخ دهند، و نیز از شرایط اطلاق، آن است که بدانیم شارع از این جهت بخصوص (مخصوصاً شهرت فتوایی) نیز در مقام بیان بوده است و قرینه‌ای بر خلاف این مطلب وجود نداشته باشد، در حالی که طبیعت سؤال و جواب و لزوم وجود سنخیت بین آنها، در این جا از این امر ایبا دارد.^{۱۱}

کلام سید حکیم درباره اینکه اثبات این مدعا، مستلزم اثبات این امر که امام علیه السلام در مقام بیان بوده است می‌باشد، درست است، ولی هیچ دلیلی به نظر نمی‌رسد که عدول از معنای ظاهری شهرت را توجیه کند، یعنی اصلاً لازم نیست

که بگوئیم شهرت یعنی وضوح، بلکه اگر در این جا همان معنای معروف شهرت، یعنی انتشار و رواج نیز اخذ شود، باز هم روایت درباره جز شهرت روایی ساکت است، بلکه اگر روایتی معلوم‌الصدور از معصوم علیه السلام باشد و روایت معارض آن غیر معلوم‌الصدور باشد، دیگر معنا ندارد که سائل از امام بپرسد: «ما کدام روایت را اخذ کنیم»، پس در این روایت دقیقاً مراد از شهرت، شیوع و رواج است، زیرا سائل می‌پرسد که به کدام عمل کنیم، و امام علیه السلام می‌گویند، به آن که مشهور است و سپس می‌پرسد: اگر هر دو مشهور بودند به کدام عمل کنیم و امام علیه السلام می‌فرمایند به آن که راویش اعدل است، در حالی که اگر روایت معلوم‌الصدور باشد، دیگر معنایی ندارد که امام علیه السلام به او توصیه کنند، روایت را از حیث سند بررسی کند، بلکه در آن صورت، لازم بود که ایشان توصیه به بررسیهای متنی نمایند، مثل موافقت ظاهر کتاب، مخالفت عامه و ...

۲- مقبولة عمر بن حنظله: «... ينظر الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما به، المجمع عليه بين اصحابك فيؤخذ به و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند

اصحابك، فان المجمع عليه لاريب فيه. و انما الامور ثلاثة، امر بين ر شده و فيتبع، و امر بين غيه فيجتنب و امر مشكل يرد حكمه الى الله و رسوله قال رسول الله صلى الله عليه و آله: حلال بين و حرام بين و شبهات بين ذلك، فمن ترك الشبهات نجس من المحرمات و من اخذ الشبهات، وقع في المحرمات و هلك من حيث لا يعلم. قلت: فان كان الخبران عنكما مشهورين قد رواهما الثقات عنكم...»^۷

استدلال به این روایت براساس آنچه که در «فوائد الاصول و فرائد الاصول» نقل شده است، بدین ترتیب می‌باشد: مراد از «مجمع عليه» اتفاق نظر کلی نیست، زیرا امام علیه السلام می‌فرماید: «يترك الشاذ»، پس بناچار منظور از مجمع عليه شهرت است. پس تعلیل امام علیه السلام که می‌فرمایند: «فان المجمع عليه لاريب فيه» دلالت می‌کند بر وجوب عمل به شهرت، و عموم تعلیل، شامل شهرت فتوایی نیز می‌شود، اگر چه مورد، شهرت روایی است.^{۱۸} شیخ (ره) این مطلب را نیز به نقل از مدافعان حجیت شهرت نقل می‌کند که: اگر مراد از اجماع، در مقوله، اجماع حقیقی بود، شکی در بطلان خلافتش وجود نداشت و دیگر معنا نداشت که امام علیه السلام

به همین شکل حجیت شیاع ظنی را توجیه نموده است.^{۲۳} از میان پاسخهایی که میرزای نائینی (ره) و سید حکیم و شیخ (ره) به این استدلال داده‌اند، پاسخ شیخ (ره) جامع‌تر از همه است؛ لذا همان را نقل می‌کنیم: قیاس اولیاتی که وجه اولیت آن، مظنون باشد، از خود شهرت فتوایی ضعیفتر است، پس تمسک به چنین قیاسی در حجیت شهرت فتوایی، منطقیاً درست نیست، زیرا که دلیل باید اقوی، اجلی و اعراف از مطلوب باشد، و علاوه بر آن، اولویت ظنی مورد قبول نیست و در قیاس اولویت لازم است که جامع، قطعی باشد و در این جا معلوم نیست که مناط حجیت خبر واحد، صرف حصول ظن به مدلول آن باشد. طبعاً این قیاس اولویت، غیر از مفهوم موافق یا فحوای خطاب است که در آن حکم فرع از دلیل لفظی که دال بر حکم اصل است، به دست می‌آید.^{۲۴}

۲- عدم حجیت مطلق شهرت

مخالفان حجیت شهرت، برای اثبات نظریه خود، نیازی به اقامه دلیل ندارند، زیرا اصل بر عدم حجیت است و برای اثبات حجیت باید اقامه دلیل کرد، بنابراین بالاترین دلیل مخالفان

حجیت شهرت، خدشه و رد ادله موافقان حجیت شهرت می‌باشد.

۳- نظریه تفصیل میان شهرت بین فقهای متقدم و شهرت بین فقهای متأخر

برخی از فقها معتقدند، شهرت فتوایی فقهای عصر ائمه علیهم السلام تا قبل از شیخ طوسی حجت است، اما شهرت فتوایی فقهای پس از شیخ، در فروع فقهی حجت نیست. قائلان این نظریه، آن را چنین توجیه می‌کنند که شهرت متقدمین که دأشان ضبط «اصول متلفات» از ائمه علیهم السلام بدون تغییر و تبدیل در کتابهایشان بوده است و همچنین بنایشان آن بوده است که فتاوی مؤثر را خلفاً عن سلف تا زمان ائمه علیهم السلام مضبوط می‌نمودند و شیوه ایشان در فقه غیر از شیوه متأخرین بوده است، حجت است. پس اگر حکمی بین ایشان شهرت یابد و مقبول واقع شود، از دلیل معتبری کشف می‌کند. زیرا در چنین شهرتی، مناط اجماع وجود دارد، بلکه اجماع چیزی جز این نیست. پس، همانطور که اجماع حجت است، چنین شهرتی نیز حجت می‌باشد؛ ولی همانگونه که اجماع متأخرین حجت نیست، شهرت فتوایی بین ایشان نیز حجت نمی‌باشد.^{۲۵}

ناگفته نماند، امام خمینی (ره) در «حاشیه انوار الهدایه» و نیز در «تهذیب الاصول» چنین فرموده‌اند: «ما به کتب تألیف شده قبل از ولادت شیخ (ره) و همین طور، قبل از تألیف «المبسوط» همچون «المراسم» و نیز کتب شیخ مفید (ره) و سید مرتضی علم الهدی (ره) مراجعه کردیم، ولی آنچه را که شیخ (ره) در «المبسوط» آورده‌اند، مبنی بر این است که همه کتب فقهی پیش از ایشان، متن اخبار بوده است، درست نیافتیم؛ و کاملاً روشن است که برخی از آنها، متن اخبار نیستند، و الفاظ آنها با الفاظ وارده در اخبار فرق می‌کند. ظاهراً کلام شیخ طوسی (ره) نسبت به طبقه سابق بر اصحاب کتب فتوایی صحیح است. بنابراین، بعید نیست که مبنای آن طبقه، نقل روایاتی باشد که مطابق فتوایشان بوده و یا نقل الفاظ روایات بعد از جمع، ترجیح، تقیید و تخصیص بوده باشد؛ چنان که بعید نیست، کتاب «فقه الرضا (علیه السلام)» چنین باشد.

البته ولو پیش از شیخ (ره) نیز کتابهای فتوایی تألیف می‌شده است، اما همانگونه که امام خمینی (ره) در «انوار الهدایه» آورده‌اند، همان مناط اجماع در چنین شهرتی وجود دارد و لذا حجت است. شیخ انصاری (ره) نیز

در بحث انواع اجماع، اجماع حدسی را مطرح می‌کند که یک صنف از این نوع اجماع، آن است که از اتفاق نظر جماعتی، علم به عدم وقوع همه آنها در خطا پیدا کنیم، که این یکی از وجوه و طرق انکشاف قول (رای) امام علیه السلام می‌باشد.^{۲۷}

علاوه بر این، قائلان به تفصیل در حجیت شهرت، دلیلهای متعارضی نیز بر حجیت شهرت فقهای متقدم ارائه نموده‌اند، که بازگشت همه آنها به مقبوله عمر بن خطاب است؛ یعنی هر یک بخشی از مقبوله را مستند خویش قرار داده، و به استناد دیگری خدشه کرده است که به ذکر اهم این استنادات و خدشه‌هایی که وارد شده، می‌پردازیم: صاحب کتاب «طرح لمبانی السید البروجردی فی حاشیة کفایة الاصول»، معتقد است: مقبوله بر حجیت شهرت دلالت می‌کند نه عموم تعلیل در مقبوله (فان المجمع علیه لاریب فیه) و بر این باور است که استدلال به عموم تعلیل بر مطلوب، علیل می‌باشد.^{۲۸} خلاصه استدلال مؤلف، آن است که اولاً، مراد از «مجمع علیه» شهرت است، نه اجماع مصطلح که عبارتست از اتفاق نظر همه، زیرا فرض سؤال، مقام اختلاف می‌باشد. ثانیاً، مراد از شهرت، شهرت در فتواست،

زیرا در روایت، نفی ریب از حکم مشهور بین اصحاب شده است و معلوم است که شهرت در حکم، به حسب فتوای می‌باشد و نفی ریب از مشهور، مناسب شهرت به حسب فتوای و عمل است، نه الفاظی که بین اصحاب مشهور می‌باشد، اگر چه بر طبق آن فتوای نداده باشند؛ زیرا چه بسا، الفاظ صادر شده از معصوم علیه السلام به واسطه تقیه باشد،

هر چند صدور آن الفاظ از امام علیه السلام مشهور است. بنابراین اگر چه ممکن است، قطع به صدور آن الفاظ داشته باشیم اما چون احتمال تقیه وجود دارد، نفی ریب از حکم، ممکن نیست و با

این وجود، هر چند روایت، مشهور باشد ولی به حدی نمی‌رسد که بتوان درباره آن گفت که جای هیچ ریب و شکی در آن نیست. در حالی که از آنچه به حسب فتوای بین اصحاب مشهور شده است، می‌توان نفی ریب نمود. زیرا ایشان به چیزی جز آنچه که از امامشان به عنوان حکم واقعی تلقی کرده بودند،

فتوا نمی‌دادند و احتمال تقیه در قول ایشان بسیار بعید است. و اگر گفته شود: مطلب مزبور در صورتی صحیح است که تردید در وجه صدور باشد و در اصل صدور شکی نداشته باشیم ولی اگر تردید در اصل صدور باشد، شهرت روایی بر صدور دلالت می‌کند و به اعتبار دلالت شهرت بر صدور، از جمله آن

مخالفتان حجیت شهرت، برای اثبات نظریه خود، نیازی به اقامه دلیل ندارند، زیرا اصل بر عدم حجیت است و برای اثبات حجیت باید اقامه دلیل کرد، بنابراین بالاترین دلیل مخالفان حجیت شهرت، خدشه و رد ادله موافقان حجیت شهرت می‌باشد

چیزهاییست که شکی در آن نیست، خواهیم گفت: این که امام علیه السلام استفضال نکرده‌اند، یعنی در اقتضای شهرت بر نفی ریب از اصل صدور و وجه صدور تفصیلی قائل نشده‌اند دلالت می‌کند بر این که هر چه بین اصحاب مشهور باشد، مطلقاً ریبی در آن نیست، هر چند وجه تردید، وجه صدور باشد و ما قطع به اصل

صدور داشته باشیم. و البته معلوم است که شهرت در روایت و نقل الفاظ آن، موجب عدم ریب نیست، اگر شك در وجه صدور باشد. در هر صورت، از آنجا که امام (علیه السلام) استفصال نکرده‌اند، بر حجیت شهرت فتوایی نیز دلالت می‌کند، هر چند بر حجیت شهرت روایی هم دلالت کند، که در این صورت اگر در وجه صدور شكی باشد، ناچار به علاج آن به واسطه امری خارج از روایت می‌باشیم، مثل عمل اصحاب بر طبق آن یا اصالت عدم صدور به واسطه تقیه که از جمله قواعد عقلایی مورد اتباع است. به هر حال، روایت مذکور، مقتضی حجیت شهرت فتوایی است، خواه بر طبق آن روایتی باشد یا نه و یا تعارضی در میان باشد یا نه و خواه در صورت وجود روایت، صرفاً فتاوی منطبق با مضمون روایت باشد یا فتاوی مستند به آن روایت باشد و همه اینها به واسطه تعلیل «فان المجمع علیه لاریب فیه» است. پس مستفاد از این تعلیل آن است که فتوای مشهور، همه ملاک، مناط و علت عدم ریب می‌باشد، بدون آن که وجود خبر، یا عدم آن و دیگر موارد مذکور در بالا، در آن مداخلتی داشته باشند. بلکه اگر خبر، موافق فتوای مشهور باشد، به اعتبار شهرت

فتوایی، شكی در آن نیز نخواهد بود، زیر تأخر خبر از فتوا، مانند تأخر معلول از علتش می‌باشد. و ذیل حدیث: «و اما الأمور ثلاثة، امر بین ریشه فیّبع و ...» نیز بر این امر دلالت می‌کند، زیرا «امر بین ریشه» فقط مناسب امر مشهور است و غیر آن مناسب شاذنادر؛ بنابراین معلوم است که وجود خبر برای حکم مشهور و یا حتی وجود شاذنادر در این که حکم مشهور بین‌الرشد باشد، مداخلتی ندارد. پس بناچار باید از حکم مشهور تبعیت نمود، زیرا اگر امری بین باشد، مطلقاً و بدون مداخلت چیز دیگری تبعیت آن لازم است. همچنین می‌گوییم که امکان تمسک به شیوه عقلاء نیز وجود دارد، زیرا بناء ایشان آن است که به اصحاب رئیسشان رجوع کنند و اگر اصحاب رئیس ایشان از این که به رأی خود عمل کنند، احتراز می‌نمایند و تخطی از رأی رئیس خود نمی‌کنند و چیزی از خود اختراع نمی‌نمایند و چیزی نمی‌گویند و کاری نمی‌کنند جز آن که رئیسشان عمل کرده و گفته است، عقلاء بر آراء و اقوال اصحاب آن رئیس اعتماد می‌کنند، از آن جهت که رئیس چیزی از پیش خود نمی‌گویند.^{۲۹}

کلام صاحب حاشیه در دل خود تناقض پراکندگی زیادی دارد. اولاً ایشان، استناد به عموم تعلیل را در مقبوله جایز ندانسته و آن را علیل شمرده است، ولی هیچ دلیلی بر این مدعا ذکر نکرده و خود نیز در جایی گفته‌اند که اطلاق حجیت شهرت فتوایی به واسطه عموم تعلیل است و از آن استفاده می‌شود که همه ملاک، مناط و علت عدم ریب، فتوای مشهور است.^{۳۰} ثانیاً همانطور که ایشان در نوشتار خویشش آورده‌اند، مراد از «اجماع» در روایت «شهرت» است و نه اتفاق نظر همه امت و یا حتی همه امامیه؛ زیرا مورد سؤال اختلاف نظر دو فقیه امامی است. ولی استدلال ایشان مبنی بر این که مراد از شهرت، شهرت در فتواست، بسیار ضعیف است و با ظاهر روایت تنافی بسیار دارد. برای روشن شدن مطلب به سراغ اصل روایت می‌رویم: امام (علیه السلام) پس از تأکید بر وجوب پذیرش حکم فقیه به این سؤال سائل پاسخ می‌دهند که اگر دو فقیه در حکم خویش دچار اختلاف شدند و مبنای اختلاف آنها، اختلافشان در حدیث شما باشد، تکلیف چیست؟ قلت فان كان كل رجل اختار رجلاً من اصحابنا فرضياً ان يكونا

الناظرین فی حقهما، و اختلفا فیما حکما و کلاهما اختلفا فی حدیثکم قال: الحکم ما حکم به عدلہما و أفقہما و اصدقہما فی الحدیث و اورعہما ولا یلتفت الی ما یحکم بہ الآخر. قلت: فانہما عدلان مرضیان عند اصحابنا لایفضل واحد منہما علی الآخر؟ قال: ینظر الی ماکان من روایتہم عنا فی ذلک الذی حکما بہ الجمع علیہ مین اصحابک، فیؤخذ بہ و یتراک الشاذ الذی لیس بمشہور عند اصحابک، فان الجمع علیہ لاریب فیہ. و إنما الأمور ثلاثہ، امر بین رشدہ فیتبع و امر بین غیہ فیجتنب و امر مشکل

**قائلان به تفصیل در حجیت
شہرت، دلیلہای متعارضی نیز بر
حجیت شہرت فقہای متقدم ارائہ
نمودہ اند، کہ بازگشت ہمہ آنها
به مقبولہ عمر بن حنظلہ است؛
یعنی ہر یک بخشی از مقبولہ را
مستند خویش قرار دادہ، و بہ
استناد دیگری خدشہ کردہ است**

یرد حکمہ الی اللہ و رسولہ. الی
آخر الخبر.^{۳۱}
چنان کہ می بینیم در ابتدا امام علیہ السلام
می فرماید کہ اگر دو فقیہ در
حکم خود دچار اختلاف شدند،

باید دید کدام یک از آن دو اعلم
(افقہ)، اعدل و اصدق است؛ یعنی
باید شخص فقیہ را مورد بررسی
قرار دہیم و در جایی کہ این نیز
راہ حل نباشد، بہ سراغ مبنایی کہ
این دو فقیہ برگزیدہ اند می رویم -
البتہ مورد سؤال جایی است کہ
مبنای ہر فقیہ در فتوایش روایت
باشد - حال باید بررسی کنیم
کدام یک از دو روایتی کہ مستند
این دو فقیہ در فتوایشان می باشد،
مشہور است؛ یعنی ہر چند ابتدا
بحث از تعارض دو فتواست ولی
در ادامہ، بحث بہ بررسی تعارض
دو روایت منجر می شود و امام در
صدد ارائہ پاسخ برای علاج
تعارض دو
حدیث می باشند،
ہر چند ہر یک
از آن دو حدیث
مبنا و مستند
فتوایی می باشد.
ولی اصل امر بہ
رجوع بہ مشہور،
ارجاع بہ روایت
مشہور است. مگر
آن کہ بہ عموم
تعلیل در مقبولہ
استناد شدہ و از
آن حکم کلی وجوب اعتناء بہ
مشہور استنتاج گردد، کہ مؤلف
نیز آن را علیل شمردہ اند. پس
مورد، شہرت روایی است و نہ

شہرت فتوایی، زیرا امام
نفرمودہ اند ببینید فتوا و حکم
کدام یک از آن دو فقیہ مشہورتر
است، بلکہ تصریح فرمودہ اند بہ
بررسی روایت، تا ثابت شود
کدام یک از دو روایت واقعاً از
معصوم علیہ السلام صادر شدہ است. و
بحث از وجہ صدور، پس از این
بہ میان می آید، بنابراین این ادعا
کہ امام علیہ السلام با ارجاع بہ شہرت،
قصد داشتہ اند مکلف را از ریب
در وجہ صدور بر حذر دارند، -
چون ولو علم بہ اصل صدور
داشتہ باشیم، تا وجہ صدور معلوم
نباشد، ریب منتفی نیست -
نمی تواند مورد پذیرش واقع شود،
زیرا پس از فرض این کہ ہر دو
روایت مشہور باشند، امام در
صدد معالجہ تردید در وجہ
صدور برآمده اند:

... قلت: فان كان الخبران عنكما*
مشہورین قد رواهما الثقات
عنکم؟ قال: فما وافق حکمہ حکم
الکتاب و السنۃ و خالف العامۃ
فیؤخذ بہ، و یتراک ما خالف حکمہ
حکم الکتاب و السنۃ و وافق
العامۃ. قلت: جعلت فداک! أرایت
ان كان الفقیهان عرفا حکمہ من
الکتاب و السنۃ و وجدنا أحد
الخبرین موافقاً للعامۃ و الآخر
مخالفاً لهم، بأی الخبرین یؤخذ؟ قال:
ما خالف العامۃ فقیہ الرشاد...^{۳۲}

عقلاً نیز، لازم است اصل صدور روایت از معصوم علیه السلام ثابت شود، سپس بحث از این شود که برای بیان واقع بوده یا از روی تقیه، «ثبت الارض ثم النقش».

بنابراین، همانطور که مؤلف اثر مزبور، خود در انتها، گفتار خود را نقض نموده است، در صورت تعارض دو خبر، ابتدا به آن یک که مشهورتر است مراجعه می‌کنیم و وجه صدور را - اگر قرینه‌ای برای تقیه نیافتیم - با این اصل عقلایی که متکلم قصد افاده دارد، مشخص می‌نماییم. مگر آن که هر دو روایت، مشهور و موافق کتاب و سنت باشد که در این جا برای تعیین وجه صدور، باید ببینیم کدام، مخالف عامه و کدام، موافق ایشان است. براین اساس، دیگر جایی برای استناد به ترک استفصال از جانب امام علیه السلام نیز باقی نمی‌ماند. زیرا در واقع، در متن روایت، استفصال صورت گرفته است. بدین ترتیب که امام علیه السلام، اصل صدور روایت شاذ نادر را که در مقابل روایت مشهور است، مردود فرض کرده و پس از آن که اصل صدور هر دو روایت متعارض را به واسطه شهرت و موافقت با کتاب و سنت متیقن فرض نموده‌اند، برای حل تعارض، مراجعه به وجه صدور را لازم دانسته‌اند و روایت مشهور

موافق عامه را که در تعارض با روایت مشهور مخالف عامه باشد، همچون روایت صادر شده از روی تقیه اعلام نموده‌اند. بدین شکل، ترتیب حل تعارض، امری توقیفی و تعبدی می‌باشد و در نتیجه، تردید در وجه صدور روایت مشهور در تعارض با روایت شاذ، غیر عقلایی و مردود است. بنابراین اگر روایتی مشهور و موافق عامه باشد و دیگری شاذ و مخالف عامه و این دو متعارض باشند، دومی بی اعتبار است. با توجه به آنچه که ذکر شد، و اثبات گردید که مورد سؤال امام علیه السلام، شهرت روایی است، باقی مطالب مؤلف محترم نیز وجهی نخواهد داشت، زیرا همه گفتار ایشان مبتنی بر این است که مورد سؤال، شهرت فتوایی باشد.

ثالثاً - این مطلب که «اگر خبر، موافق فتوای مشهور باشد، به اعتبار فتوای مشهور، وجود ریب در آن منتفی است، ولی خبر در حجیت فتوای مشهور مدخلیتی ندارد، زیرا تأخر فتوا، مانند تأخر معلول از علت خویش است.» نیز، به نظر نمی‌رسد درست باشد؛ زیرا اگر شهرت فتوایی را حجت بدانیم، همان شهرت، مستند ماست و اگر آن را حجت ندانیم، تأثیری در اعتبار خبر نخواهد داشت و این، غیر از شهرت عملی

است؛ زیرا در شهرت عملی، فتوای مشهور، مستند به خبر می‌باشد. یعنی در واقع؛ آنچه مشهور است، استناد فقها به روایتی در افتاء می‌باشد. در این صورت، اگر سند خبر، ضعیف باشد، این شهرت، ضعف آن را جبران می‌کند و همچنین، اگر خبری صحیح و یا حتی مشهور باشد، اگر فقها برخلاف آن فتوا داده باشند و فتوای مشهور خلاف مضمون خبر را تأیید نماید، البته این عدم اعتنای مشهور به آن خبر، موهن آن خواهد بود. ولی اگر خبری ضعیف باشد و فتوای مشهور صرفاً موافق آن باشد (بدون استناد فتاوی به آن خبر)، این شهرت فتوایی هیچ نقش و علیتی در اعتبار یا عدم اعتبار آن خبر ندارد. زیرا چه بسا فقها بخاطر وجود دلیل دیگری فتوا داده باشند و نه آن خبر ضعیف.^{۳۳}

رابعاً - شاید در دفاع از مؤلف محترم گفته شود، فقهای متقدم، فتاوی خویش را به صورت نقل خبر، از معصوم علیه السلام بیان می‌نموده‌اند و بنابراین، شهرت روایی مورد اشاره در «مقبوله»، شامل شهرت فتوایی نیز می‌شود. که در این صورت، علاوه بر نارسایی استدلال خواهیم گفت، همانطور که پیش از این از امام خمینی (ره) نقل شد، همه فقهای

متقدم چنین شیوه‌ای نداشته‌اند، بلکه بسیاری از فقها و اصحاب ائمه علیهم‌السلام نیز برای مقلدان، فتوا را بدون استناد به خبر بیان

می‌کرده‌اند، که از

جمله ایشان هشام

بن حکم، یونس بن

عبدالرحمن و حتی

زرارة بن اعین و

پیروان ایشان

بوده‌اند.^{۳۴}

البته مؤلف محترم،

غیر از استناد به

«مقبولة» عمر بن حنظله، برای

اثبات حجیت شهرت فتوایی

اصحاب ائمه علیهم‌السلام، به بنای

عقلا نیز استناد کرده‌اند، که بر این

اساس شهرت فتوایی ایشان حجیت

خواهد بود. لیکن در جایی

فرموده‌اند، ملاک حجیت چنین

شهرتی، حصول ظن به واقع

است.^{۳۵} در این صورت، ناچاریم

هر چه را مفید ظن به حکم واقعی

باشد، حجیت بدانیم و حال آن که

این، عقیده‌ای فاسد است.^{۳۶} البته،

باید توجه داشت ملاک حجیت

بنای عقلا کاشفیت از سنت

معصوم علیه‌السلام می‌باشد و نه صرف

حصول ظن. اما اگر مقصود از

استناد به بنای عقلا برای اثبات

حجیت شهرت فتوایی فقهای

متقدم، این باشد که شهرت

مزبور، نوعاً منجر به قطع به حکم

واقعی می‌گردد، مطلب درستی است، که در این صورت، حجیت شهرت به حجیت ذاتی قطع می‌باشد، نه به واسطه افاده ظن. در

مؤلف محترم، غیر از استناد به «مقبولة»

عمر بن حنظله، برای اثبات حجیت شهرت

فتوایی اصحاب ائمه علیهم‌السلام، به بنای عقلا

نیز استناد کرده‌اند، که بر این اساس شهرت

فتوایی ایشان حجیت خواهد بود

این حال نیز، اگر چنین شهرتی

برای فقیهی قطع آور نباشد، برای

او حجیت هم نیست. امام

خمینی (ره) نیز، متعقد به حجیت

شهرت فتوایی فقها، تا پیش از

شیخ طوسی می‌باشند. ایشان در

تألیفات اصولی خود، دو نوع

استدلال بر حجیت شهرت ارائه

می‌نمایند. اول، وجود مناط

حجیت اجماع در شهرت مزبور

که مهمترین دلیل همین است و

دوم، استناد به عموم تعلیل در

«مقبولة» عمر بن حنظله.^{۳۷} استدلال

اول امام (ره) را پیش از این در

ضمن توضیح نظر معتقدان به

تفصیل، مورد اشاره قرار دادیم و

تفصیل بیش از آن را به

نتیجه‌گیری در آخر مقاله موکول

می‌نماییم. استدلال دوم ایشان نیز،

بنحوی به اولی باز می‌گردد. با

وجود آن که شهرت مورد بحث در روایت مقبولة، شهرت روایی است، ایشان از تعلیل کلی و عام امام علیه‌السلام مبتنی بر انتفاء ریب در

آنچه بر آن

اجماع شده

است، برای

اثبات مطلوب

استفاده

نموده‌اند.

امام علیه‌السلام

فرموده‌اند: «فان

المجمع علیه

لاریب فیه».^{۳۸} و از طرفی، گفتیم

که مراد از این اجماع، «اجماع

اصطلاحی» که شامل اتفاق نظر

امت و یا طایفه باشد، نیست.

همچنین، امام علیه‌السلام طرف مقابل

این اجماع را «شاذ نادر» قرار داده

و فرموده‌اند: «و یتترك الشاذ الذی

لیس بمشهور».^{۳۹}

بنابراین، آنچه در مقابل این

شهرت قرار دارد، قول شاذ است

که عرفاً مضر به اجماع نیست و از

این، به دست می‌آید که بخش

عظیمی از فقها پیرو آن قول

مشهور می‌باشند؛ در این صورت،

عرفاً گفته می‌شود که آن حکم،

مورد اجماع اصحاب است. در

نتیجه، قول شاذ که مخالف آن

حکم مورد اجماع است، مورد

اعتنا نمی‌باشد و شبهه‌ای در

کاشفیت آن شهرت و اعتبار آن

در کشف رأی معصوم باقی نمی ماند. و این، همان اجماعی است که معتبر می باشد. و از این، استظهار می شود که شهرت فتوایی در صورتی حجت است که از آن بتوان با حدس قطعی پی به رأی و رضای معصوم علیه السلام برد؛ همانگونه که مناط در حجیت اجماع نیز همین است و دلیلی بر حجیت شهرت به عنوان یکی از ادله ظنی وجود ندارد.^{۴۱} مرحوم میرزای نائینی در مورد استدلال به عموم تعلیل اشکالی را بیان می کنند که مضمون آن چنین است: استدلال به عموم تعلیل ضعیف است، زیرا عموم تعلیل، علت منصوصی نیست که بتواند در قیاس منطقی جایگزین کبری شود: چرا که منظور از کلام «فان المجمع علیه لاریب فیه» اگر اجماع مصطلح باشد، شامل شهرت فتوایی نمی شود و اگر منظور از آن، مشهور باشد، حمل کلام «لاریب فیه» بر آن (مشهور) بطور مطلق صحیح نیست. بلکه بناچار باید بگوییم که در قول مشهور، نسبت به طرف مقابل آن (قول شاذ)، ریب وجود ندارد و این موجب می شود که کبری دیگر کلیه نباشد. زیرا لازم است در کبرای کلی، تکلیف به آن بدون ضمیمه مورد به کبری صحیح باشد، مانند آن که گفته

شود: «خمر حرام است، چون سکر آور است.» در این صورت است که می توان گفت: «از نوشیدن هر چیز سکر آور پرهیز کن.» بدون آن که خمر را به آن ضمیمه کرده باشیم و تعلیل وارد در مقبوله مانند این نیست. زیرا شهرت، به خودی خود، امری که در آن تردید نباشد، نیست، مگر آن که نسبت به رأی و قول مقابل قول مشهور سنجیده شود که در این صورت نسبت به قول مخالف در آن تردید نیست. با این فرض باید بگوییم: اخذ هر چه که در مقایسه با رأی مقابلش در آن تردید نباشد، واجب است. و در این حال لازم است اخذ هر چه که نسبت به طرف مقابل خود ارجح باشد. مثلاً اگر دو شهرت داشته باشیم، باید شهرت قویتر را اخذ کنیم، یا به ظن مطلق استاد کنیم؛ چون طرف مقابلش «وهم» است و مانند اینها که همه، توالی فاسدی هستند که نمی توانیم آنها را بپذیریم، پس از پذیرش مقدمه نیز سرباز می زنیم. بنابراین، عموم تعلیل در «مقبوله» بیگانه است از این که کبرای کلی قرار گیرد و از هورد خود (شهرت در روایت)، فراتر رود.^{۴۲} حضرت امام (ره) در پاسخ به این اشکال می فرمایند: در استدلال ما به عموم تعلیل، برای استفاده از آن به عنوان کبرای

قیاس استنتاج منطقی، کبری آن چیزی است که منفی الریب باشد نه آن که چیزی نسبت به طرف مقابلش منفی الریب باشد. بنابراین اگر بگوییم براساس عموم تعلیل، کبری عبارتست از این که در چیزی عرفاً بطور مطلق تردید وجود نداشته باشد، به شکلی که طرف مقابل، شاذ نادر و غیر قابل اعتنا در نظر عقلاء به شمار رود. و این، مستلزم حجیت ظن مطلق و یا اقوی الشهرتین نمی باشد (هرچند اصلاً اقوی الشهرتین، در شهرت فتوایی سالبه به انتفاء موضوع است، چون لازم می آید، بسیاری از فقها در یک زمان دو رأی داشته باشند)، زیرا این موارد، به گونه ای نیستند که طرف مقابل آنها، در نزد عرف، امری غریب و غیر قابل اعتنا به شمار روند.^{۴۳}

حضرت امام خمینی (ره) به این نکته نیز اشاره می نمایند که عدم ریب از معانی نسبی و اضافی نیست که حتماً آن را نسبت به مقابلش بسنجیم، بلکه از معانی نسبی است که اضافه و نسبت نمی پذیرد.^{۴۴} زیرا یا در چیزی «ریب» هست که در آن، دیگر «عدم ریب» نیست و یا «ریب» نیست که دیگر «نسبیت عدم ریب» در آن معنا ندارد. یعنی «عدم ریب» فقط با اطلاق تحقق می یابد، بنابراین اشکالی در کلیت

کبری پدید نمی آید. حضرت امام(ره) در آخر، از عموم تعلیل چنین استفاده می کنند که هر چه در نزد عرف، ریبی در آن نباشد و احتمال خلاف آن در نزد عقلاء مردود باشد، اخذ آن واجب است.^{۴۵} و سپس نتیجه می گیرند، شهرتی که بین قدامای اصحاب بوده است که بنا داشته اند بر ذکر اصول تلقات، خلفاً عن سلف، حجت بوده و در آن مناط اجماع وجود دارد، اما شهرت در تفریعات در میان فقهای پس از شیخ طوسی(ره)، بلکه اجماع ایشان تا این زمان در تفریعات، حجت نیست.^{۴۶}

شهید آیت الله صدر درباره رابطه بین اجماع و شهرت نکته ای را بیان می کند که ذکر آن خالی از فایده نیست. ایشان وضعیت شهرت

را مبتنی بر مبنای اصولی در اجماع می دانند و می گویند، اگر مبنای ما در اجماع آن باشد که از اتفاق نظر عده ای از فقها، برای ما علم و یا اقلأ اطمینان به حکم حاصل می شود، بدین معنا که تعدد فقها در حصول این علم مؤثر باشد - مثل تأثیر تعدد مخبرین در حصول علم به مضمون خبر متواتر - شهرت در

فتوا، حداکثر مفید ظن به دلیل شرعی خواهد بود. اما اگر مبنای ما در اجماع، این باشد که اجماع عبارتست از اتفاق نظر جمیع فقها، در این صورت، شهرت فتوایی داخل در اجماع بر اساس تعریف پیشین می شود و موجب احراز دلیل شرعی می گردد، البته این امرستگی به مورد دارد و هر مورد غیر از مورد دیگر است. چنان که در بعضی مواقع احراز مخالفت بعضی از فقها با رأی مشهور، مانع از حصول قطع به دلیل شرعی از طریق شهرت می شود.^{۴۷}

حضرت امام خمینی(ره) به این نکته نیز اشاره می نمایند که عدم ریب از معانی نسبی و اضافی نیست که حتماً آن را نسبت به مقابلش بسنجیم، بلکه از معانی نفسی است که اضافه و نسبت نمی پذیرد

۴. نتیجه گیری

حقیقت امر و انصاف آن است که مناط حجیت اجماع، حدس و کشف از رضا و رأی معصوم علیه السلام می باشد و در آن تعدد شرط نیست، یعنی چه بسا از اتفاق نظر پنج فقیه، از رأی معصوم علیه السلام کشف شود و مثلاً از اتفاق نظر جمیع فقهای متأخر رأی معصوم علیه السلام کشف نگردد. بنابراین

در شهرت نیز، اگر حکمی بین اصحاب ائمه علیهم السلام رواج و شیوع داشته باشد، به نحوی که قول مخالف آن، شاذ و غریب باشد، طبعاً برای فقیه این اطمینان به وجود خواهد آمد که رأی معصوم علیه السلام نیز چنین است. همچنین در عهد فقهای متقدم پس از دوره ظهور نیز، چه بسا مواردی که از اجتماع عده ای از فقها، علم و یا اقلأ اطمینان به رأی معصوم به وجود می آید، که این، «اجماع» نامیده می شود.^{۴۸} حال اگر در مسأله ای، اکثریت قاطع فقهای متقدم فتوایی داشته باشند، قطعاً علم به مطابقت

مضمون آن فتوا با رأی معصوم علیه السلام حاصل می شود. بنابراین، شهرت در مواردی، می تواند قویتر از اجماع باشد، زیرا اجماع، کشف

رأی معصوم علیه السلام از اتفاق نظر عده ای از فقهاست (حداقل مرتبه اجماع) ولی شهرت اتفاق نظر اکثریت فقها می باشد، در حالی که در اجماع ممکن است، مجمعی در اقلیت قرار داشته باشند ولی از اتفاق نظر آنها کشف از رأی معصوم علیه السلام شود.^{۴۹} شیخ انصاری(ره) از محقق حلی(ره) در «المعتبر» چنین نقل می کند:

«إنه لو خلا المائة من فقهائنا من قوله لم يكن قولهم حجة ولو حصل في إثنتين كان قولهما حجة».^{۵۰} پس آنچه در اجماع معتبر است، اتفاق نظری است که کاشف از رأی معصوم علیه السلام باشد، در حالی که در شهرت، صرف اتفاق نظر اکثریت، معتبر است که اگر مفید قطع باشد، حجت است. بنابراین، ابتدای وضعیت حجیت شهرت بر مبنای اصولی اجماع به نحوی که شهید آیه الله صدر مطرح می‌فرمایند، پذیرفته نیست. زیرا در شهرت، مفید ظن بودن و یا از نظر رتبه پایین‌تر از اجماع بودن، اعتبار نشده است. بلکه آنچه از شهرت متبادر به ذهن می‌شود، «انتشار و رواج» است و در اصطلاح فقها و اصولیین نیز به همین شکل به کار رفته است و از عبارات ایشان نیز چنین برداشت نمی‌شود که امر مشهور باید مضمون باشد. البته این مطلب، صحیح است که چه بسا در مواقعی، احراز مخالفت بعضی از فقها با رأی مشهور، مانع از حصول قطع به حکم شرعی از طریق شهرت می‌شود. لذا، گاهی اوقات، حکم مشهور، مفید قطع به حکم شرعی است که این، ماده اجتماع، اجماع و شهرت است و در مواقعی، حکم مشهور، مفید یقین نیست. (بنابراین اجماعی نیست) و در مواقعی نیز اتفاق نظر

بخشی از فقها مفید علم به حکم شرعی است ولی این حکم اجماعی، بین فقها مشهور نیست. در نتیجه با این تصور که اجماع مطلق، اتفاق نظری است که مفید علم به حکم شرعی می‌شود ولو، اتفاق نظر همه فقها یا اغلب ایشان نباشد، باید گفت، نسبت میان «اجماع» و «شهرت»، عموم و خصوص من وجه است. البته شهرت فتوایی فقهای متقدم به نحوی که قول مقابل شاذ و نادر باشد - همانطوری که که پیش از این آمد - حجت است و حجیت آن نیز به حکم عقل و به واسطه حجیت قطع می‌باشد و نیازی به استناد به عموم تعلیل موجود در «مقبوله» ندارد؛ زیرا حجیت قطع ذاتی است. البته استشهاد و تبرک جستن به کلام امام علیه السلام مستحسن و مبارک است. اما اگر شهرت در حدی نباشد که قول مخالف آن، شاذ و نادر و غیر قابل اعتنا در نزد عقلا به حساب آید، بعید است که مفید قطع باشد و چنین شهرت فتوایی مفید ظن، حجت نمی‌باشد. هر چند که مؤلف تقریرات آیه الله بروجردی در حاشیه «کفایة الاصول»، افاده ظن را ملاک حجیت شهرت دانسته‌اند.^{۵۱} ولی حق آن است که استدلال ایشان به «مقبوله» ضعیف است و تقریر ایشان از بنای عقلا نیز به نحوی

است که شهرت متصور در آن تقریر، مفید اطمینان است، نه مفید ظن. تأکید بر این نکته ضروری است، همانگونه که حضرت امام (ره) اشاره کرده‌اند، تنها شهرت فقهای متقدم که یا به بسیاری از ادله معتبر دسترسی داشته‌اند و یا تنها ناقل اصول متلقات بوده‌اند، حجت است و شهرت فقهای متأخر که ناشی از شباهت و نزدیکی مبسالی استنباطی و اجتهادی است، حجت نمی‌باشد. در آخر، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که از آنچه در بالا ذکر شد، روشن می‌گردد که نقل شهرت نیز در صورتی حجت است که بدانیم ناقل، شهرت فقهای متقدم را نقل می‌کند. که در این صورت مشمول ادله حجیت خیر واحد می‌شود؛ اما اگر این امر را احراز نکنیم - چه نقل شهرت متأخرین را توسط ناقل، احراز کنیم و چه نه - نقل او حجت نیست اگر نقل شهرت متأخرین را احراز کنیم، چون اصل آن شهرت، حجت نیست، نقل آن نیز فایده‌ای از این جهت ندارد و اگر ندانیم، کدام شهرت را نقل کرده است، بواسطه علم اجمالی لازم است از آن احتراز نمود. البته ذکر این نکته مفید است که همانگونه که

ره) در «فراندا الصو
ل» نقل
نموده است
۵۲ چه بسا
بزرگان
حکمی را
که موافق
قواعد

همانگونه که حضرت امام (ره) اشاره کرده‌اند، تنها شهرت فقهای متقدم که یا به بسیاری از ادله معتبر دسترسی داشته‌اند و یا تنها ناقل اصول متلقات بوده‌اند، حجت است و شهرت فقهای متأخر که ناشی از شباهت و نزدیکی مبانی استنباطی و اجتهادی است، حجت نمی‌باشد

بر آنچه انجام
داده‌اید، پشیمان
شوید» (نزدیک به
معنای آیه)

۹- محمد علی
الکواظمی
الخراسانی، فوائد
الاصول من افادات
المیرزا محمد حسین
الغروی النائینی،

ج ۳ (قم: مؤسسة النشر الاسلامی،
چاپ پنجم ۱۴۱۶ هـ.ق)، ص ۱۵۵
۱۰- السید محمد تقی الحکیم،
الاصول العامة للفقہ المقارن
(بی‌جا، مؤسسة آل الیبت
علیهم السلام، ۱۹۷۹ م)، ص ۲۲۲
۱۱- محمد علی الکواظمی
الخراسانی، همان؛
۱۲- السید محمد تقی الحکیم،
همان؛

۱۳- محمد بن علی بن ابراهیم
الاحسانی (ابن ابی جمهور)،
عوالی اللثالی العزیزیه فی
الاحادیث الدینیة، ج ۴ (قم: مکتبه
سید الشهداء علیه السلام)، چاپ اول،
۱۴۰۵ هـ.ق)، ص ۱۳۳: «زرارة
می‌گوید: گفتم فدایت شوم!
گاهی از شما دو خبر و دو حدیث
متعارض به ما می‌رسد، به
کدام یک عمل کنیم؟ امام علیه السلام
فرمودند آنچه را میان اصحاب
مشهور شده است بگیر، و رها کن
آنچه را که ناشناخته و نادر است.

بودن عقل و نقل در معارف دینی
انجام گرفته، به این معنا نیست که
معارف عقلی و معارف نقلی
کاملاً با هم مبیانند، بلکه عقل و
نقل به مثابه دو قطب یک
محورند که علوم اسلامی در بین
این دو قطب، برخی نزدیکتر به
قلب عقل و گروهی نزدیکتر به
قطب نقل قرار می‌گیرند و آنگاه
فقه کاملاً از عقل جداست و نه
حکمت اسلامی تماماً از آیات و
روایات به دور است.

۵- علی المشکینی، همان؛
۶- عمل فقیه از آن جهت که فقیه
(مفتی) است، نه از آن جهت که
مکلفی مانند دیگر مکلفان، «افتاء»
می‌باشد.
۷- ابوالقاسم یعقوبی، جایگاه
شهرت از نظر محقق اردبیلی،
نشریه فقه، ش ۹ (پاییز ۱۳۷۵)،
صص ۱۴۷ تا ۱۷۰.

۸- الحجرات ۶/ : «مبادا با گروهی
از سر جهالت برخورد کنید، پس

می‌یافتند، ادعای اجماعی بودن
آن را می‌نمودند و بعید نیست،
چنین امری در مورد شهرت نیز
صادق باشد، پس اولی و احوط
عدم اعتماد به نقل شهرت است.

والحمد لله رب العالمین

یادداشتها

۱- خارج شد، در حالی که
شمشیرش را از پوشش غلاف
خارج کرده بود.

۲- مرتضی الانصاری، فرائد
الاصول، ج ۱، (قم: مؤسسة النشر
الاسلامی، بی‌تا)، ص ۱۰۷

۳- علی المشکینی، اصطلاحات
الاصول و معظم ابحاثها، (قم:
الهادی، چاپ ششم ۱۳۷۴ هـ.ش)،
ص ۱۵۵

۴- در شاخه معقول علوم اسلامی،
ملاک حجیت، صرفاً ابتدای یک
مطلب به قواعد ضروری و یا اقلأ
نظری عقل است. لازم به توضیح
است که تقسیم علوم اسلامی به
عقلی و نقلی که بر اساس منبع

گفتم: ای سید من! اگر هر دو با هم مشهور و مأثور از جانب شما باشند، چه؟ فرمودند: آنچه راوی عادلتر می‌گوید، بگیر...» (نزدیک به معنای خبر).

۱۴- السید محمد تقی الحکیم، پیشین، ص ۲۲۳ و مرتضی الانصاری، پیشین، ص ۱۰۶

۱۵- مرتضی الانصاری، پیشین، صص ۱۰۶ و ۱۰۷

۱۶- السید محمد تقی الحکیم، همان؛

۱۷- محمد بن یعقوب الكلینی، اصول کافی، به کوشش سید جواد مصطفوی، ج ۱ (تهران: انتشارات علمیه اسلامیة، بی تا)، صص ۸۶ و ۸۷: «... نگاه می‌شود به آنچه از روایت ایشان از ما، در آنچه به آن حکم نموده‌اند، میان اصحاب مورد اجماع (اتفاق) باشد، پس آن اخذ می‌شود و امر ناشناخته‌ای که نزد اصحاب (علمای شیعه) مشهور نیست، متروک می‌گردد؛ زیرا آنچه مورد اجماع است، مورد تردید نیست. و همانا امور سه دسته‌اند:

امری که هدایت آن آشکار است؛ پس مورد اتباع قرار می‌گیرد، و چیزی که گمراهی آشکار است؛ پس مورد اجتناب واقع می‌شود و امر مورد اشکالی که حکمش به خدا و رسولش واگذار می‌گردد. رسول ﷺ

می‌فرمایند: (احکام) یا حلال صریحند و یا حرام صریح و چیزهایی نیز در این میان شبهه‌ناکند، پس هر کس شبهات را ترک گوید، از حرامها نجات می‌یابد و هر که شبهات را اخذ کند در حرامها می‌افتد و از آنجا (موضوعی) که نمی‌شناسد، هلاک می‌گردد. گفتم: اگر دو خبر مشهور باشند که افراد مورد وثوق از شما نقل کرده باشند چه؟...» (نزدیک به معنای روایت).

۱۸- محمد کاظم الخراسانی، پیشین، ص ۱۵۴

۱۹- مرتضی الانصاری، پیشین، ص ۱۰۶

۲۰- «فلان شمشیرش را آشکار کرد» و «شمشیر آشکار (بیرون از نیام)».

۲۱- محمد کاظم الخراسانی، کفایة الاصول (همراه با تقریرات آیه الله سید محمد حسین طباطبایی بروجردی (ره))، به قلم شیخ بهاء الدین حجتی بروجردی در حاشیه، ج ۲، (قم: انصاریان، ۱۴۱۲ هـ.ق)، ص ۹۵.

۲۲- السید محمد تقی الحکیم، پیشین، ص ۲۲۴

۲۳- مرتضی الانصاری، پیشین، ص ۱۰۵

۲۴- همان؛

۲۵- السید روح الله الموسوی الخمینی، انوار الهدایة فی التعلیقة

علی الکفایة، ج ۱ (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره))، ۱۳۷۲ هـ.ش)، صص ۲۶۱ و ۲۶۲

۲۶- همان، (پاورقی) و جعفر سبحانی، تهذیب الاصول تقریراً لبحث الامام روح الله الخمینی، ج ۲ (قم: دارالفکر، چاپ سوم ۱۳۶۷ هـ.ش)، ص ۱۷۰.

۲۷- مرتضی الانصاری، پیشین، ص ۸۶

۲۸- بهاء الدین الحجتی البروجردی، الحاشیة علی کفایة الاصول تقریراً لمبانی آیه الله السید محمد حسین الطباطبایی البروجردی، ج ۲ (قم: انصاریان، ۱۴۱۲ هـ.ق)، ص ۹۳

۲۹- همان، صص ۹۲ تا ۹۶

۳۰- همان، ص ۹۵

۳۱- محمد بن یعقوب الكلینی، همان، (... گفتم: پس اگر هر یک، فردی از اصحاب ما (فقهای شیعه) را برگزید و راضی شدند که آن دو در حقشان ناظر باشند، و آن دو (فقیه) در حکمشان دچار اختلاف شدند و هر دو در حدیث شما اختلاف داشتند، چه (کنیم)؟ امام علیه السلام فرمودند: حکم، آن چیزی است که آن که عادلتر و فقیهتر و راستگوتر و با ورعتر از آن دو (فقیه) است، بدان حکم کرده است و به حکم دیگری توجه نمی‌شود. گفتم: پس اگر هر دو، عادل و در نزد اصحاب ما

پسندیده باشند، به نحوی که یکی بر دیگری برتری نداشته باشد چه؟ ...» (قریب به معنای روایت) و ن. ک. یادداشت شماره ۱۷؛

۳۲- همان؛ ... گفتیم: پس اگر دو خبر (نقل شده) از شما (امام باقر و امام صادق علیهما السلام)، هر دو مشهور باشند و افرادی مورد وثوق از شما نقل کرده باشند، چه کنیم؟ (امام صادق علیه السلام) فرمودند: پس آنچه حکمش موافق حکم کتاب و سنت و مخالف عامه باشد، اخذ می شود و آنچه حکمش، مخالف حکم کتاب و سنت و موافق عامه باشد، متروک می گردد. گفتیم: فدایت شوم! اگر هر دو فقیه، حکمشان را از کتاب و سنت، استنباط کرده باشند ولی یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف عامه یافتیم، به کدام خبر عمل کنیم؟ امام علیه السلام فرمودند: آنچه مخالف عامه است، در همان، هدایت است...» (نزدیک به معنای روایت).

۳۳- چنان که امام خمینی (ره) نیز در کتاب انوار الهدایة فی التعلیقہ علی الکفایة، جلد ۱، در مبحث حجیت اجماع از مباحث ظن، در باورقی صفحه ۲۵۸، آورده اند: مؤدای اجماع، دلیل لفظی نمی باشد.

۳۴- احمد پاکتچی، گرایشهای فقه امامیه در سده های دوم و سوم، نشریه نامه فرهنگستان علوم، ش ۴، سال سوم (تابستان ۱۳۷۵)، صص ۲۸ تا ۱۱

۳۵- بهاء الدین الحجتی البروجردی، پیشین، ص ۹۶

۳۶- استناد به بنای عقلا در مواردی مثل حجیت خبر واحد، به دلیل حصول ظن به واقع نیست، بلکه چون براساس این بنیاد، اعتنای به خبر و اخذ عدل واحد آن واجب بوده و فوت واقع در صورت عدم اعتنای به چنین خبری، بدون عذر تلقی می گردد و این بنیاد مورد تأیید معصوم قرار گرفته است، خبر واحد عدل حجت محسوب می گردد.

۳۷- روح الله الموسوی الخمینی، پیشین، صص ۲۶۱ تا ۲۶۵ و جعفر سبحانی، پیشین، صص ۱۶۹ تا ۱۷۱

۳۸- آنچه مورد اجماع است، در آن تردیدی نیست. (نزدیک به معنای روایت)

۳۹- و ناشناخته ای که مشهور نیست، متروک می شود. (نزدیک به معنای روایت)

۴۰- روح الله الموسوی الخمینی، پیشین، صص ۲۶۲ و ۲۶۳

۴۱- همان، ص ۲۶۳ (باورقی) و جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۷۰

۴۲- محمدعلی الکاظمی الخراسانی، پیشین، صص ۱۵۴ و ۱۵۵

۴۳- جعفر سبحانی، پیشین، ص ۱۷۱

۴۴- روح الله الموسوی الخمینی، پیشین، ص ۲۶۴

۴۵- همان؛

۴۶- همان؛

۴۷- السيد محمد باقر الصدر، دروس فی علم الاصول (الحلقه الثالثه)، ج ۲ (قسم: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۵ هـ.ق)، ص ۱۵۱

۴۸- مرتضی الانصاری، همان، و روح الله الموسوی الخمینی، پیشین، صص ۲۵۳ تا ۲۵۹

۴۹- مرتضی الانصاری، پیشین، ص ۸۰

۵۰- همان؛ «اگر قول امام علیه السلام در میان اقوال صدفقیه (متفق در یک مسأله) نباشد، قول آنها حجت نیست، ولی اگر قول امام علیه السلام در اقوال دو فقیه (متفق در یک مسأله) حاصل شود، قول آن دو حجت است.»

۵۱- بهاء الدین الحجتی البروجردی، همان؛

۵۲- مرتضی الانصاری، پیشین، صص ۹۰ و ۹۱.

۱ دانش آموخته رشته الهیات و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق علیه السلام و دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی.